

به نام خداوند جان و خرد

دولت ایران و کرونا

تقی آزاد ارمکی

یازدهم فروردین 1399، تهران، خانه

پیشگفتار

روز هفتم فروردین بعد از اینکه گفتاری در مورد کرونای ایرانی را به پایان برده و آنرا به برای داوری همگان به فضای مجازی سپردم، احساس کردم فرصت کافی برای پاسخ به سوال مهمی که هر لحظه به واسطه افراد و گروههای اجتماعی متعدد در ایران از یک طرف، و رقبای ایران اعم از دولتها و رسانه های فارسی زبان از طرف دیگر مبنی بر "ادامه روند فرسایشی سرمایه اجتماعی در ایران حتی در شرایط کرونایی" مطرح می شود، اختصاص داده نشده است. بدین لحاظ از زمان واگذاری متن به فضای مجازی، بر سوال فوق متمرکز شدم. نمی دانستم که با چه نگاهی و به استناد به چه منابعی بحث را طرح و موضوع را در دستور کار خود و همکاران دانشگاهی ام در دوران "حصر خانگی اجباری" قرار دهم. بهتر دیدم تا با تمرکز بر یکی از نظریه های مهم پر طرفدار و ماندگار تحت عنوان "نظریه استبداد آسیایی- ایرانی" بحث را دنبال کنم. بدین لحاظ لازم دانستم در آغاز بعضی از ابعاد این نظریه را مطرح کنم و در ادامه وضعیت دولت در ایران و تحولات و تغییرات آنرا با توجه به نوع رابطه ای که مردم با آن در دوره معاصر و به طور خاص در شرایط کرونای ایرانی پیدا کرده اند، دنبال کنم. خوشحالم که طی چهار روز گذشته توانستم ایده هایم را در قالب متن موجود برای داوری شما شما خواننده عزیز سامان دهم. قصدم نه تعریف و تمجید از نظام سیاسی است نه چشم پوشی از نارسایی ها و مشکلاتی که

برای مردم ایران در شرایط کرونایی پیش آمد، است. همه می دانند تعریف و تمجید فردی چون من از نظام سیاسی برای بهره مندی از موقعیتی نیست، البته اگر هم موقعیتی برای کسی مانده باشد. زیرا نه شرایط کرونایی برای کسی مانند من حیات مطمئنی فراهم ساخته است و نه امروزی های سیاست در فردای زیست غیر کرونایی قدرتی و توانی خواهند داشت تا در مقابل دآوری مکتوبم سیاست اعمال کنند. شرایط بعد کرونایی برای همه –اگر اغراق نباشد برای اکثریت - ساز و کاری دیگر می طلبد. در نتیجه، ضمن اینکه درکم را بر اساس حس و تجربه و دانشم بیان می کنم، خود را متعهد جامعه ایرانی می دانم که ادامه حیاتش بستگی به شفاف شدن جایگاه و موقعیت نهادهای اجتماعی در فرایند تاریخی شان مورد بررسی قرار گیرد. توضیح من در مورد سرنوشت دولت و مردم، نه می تواند اغواگرایانه باشد و نه خیال پردازانه. قصدم ایجاد تلنگری بخردانه برای فهم دقیق از پیوستگی جریان کرونا در ایران با نظام اجتماعی و به طور خاص با نظام سیاسی در ایران امروز و فردا می باشد.

فهرست مطالب

پیشگفتار

مقدمه

گفتار اول: تأملات مفهومی در مورد رابطه مردم و دولت در ایران

گفتار دوم: جامعه و دولت در ایران در فرآیند تغییرات دوران معاصر

گفتار سوم: رابطه مردم و دولت در شرایط کرونایی

گفتار پایانی

منابع

مقدمه

در این نوشتار که در ادامه گفتارهایی در مورد کرونایی ایرانی تهیه شده است، متشکل بر مجموعه گفتارهایی در مورد رفتار مردم، رفتار دولت و رابطه آنها در جریان کرونا می باشد. در کتاب مختصر قبلی در این زمینه نکته ای طرح نشده بود. با توجه به اینکه کرونا به عنوان یک جریان اجتماعی، همه عرصه های زیست ایرانی را در نوردیده و موجب تغییرات عمده ای در نظام اجتماعی و سیاسی ایرانی شده و مسیر آینده ایران را متفاوت از گذشته می سازد، ضرورت دارد تا اصحاب علوم اجتماعی و علوم سیاسی در مورد وضعیت دولت و رابطه آن با جامعه بحث و گفتگو کنند. اصلی ترین حوزه ای که به طور دقیق مورد واکاوی قرار نگرفته و بیشتر با نگاههای سیاسی و قطبی مورد توجه قرار داده شده است "رابطه مردم و دولت در شرایط کرونایی" است. علت این بی توجهی یا طرح نامناسب رابطه دولت و جامعه در ایران به دو علت عمده بر می گردد: اول، روایت نسبتاً قدیمی شده حوزه روشنفکری تحت عنوان استبداد ایرانی در مورد دولت و دوم، داوری های سیاسی رسانه های وابسته به غرب (از قبیل بی بی سی، ایران انترنشنال، وی او ای، رادیو فردا و ...) تحت عنوان "فروپاشی سیاسی" بیش از اینکه امکان بیان واقعیتی را فراهم سازد، طعم تلخ از داشتن نظام سیاسی و توجه به آن را برای ایرانیان با هر موقعیت اجتماعی به همراه دارد. بدین لحاظ ضرورت دارد، این موضوع از منظر

اجتماعی تا سیاسی و ایدئولوژیک مورد واکاوی - هر چند سریع و در شرایط
کروناى ایرانى - قرار گیرد. شاید آنچه که در جهان برای اکثر کشورهای درگیر
کرونا پیش آمده است، فرصتی باشد تا به طور مقایسه ای و تاریخی با ارجاع به
گذشته ایران، وضعیت دولت ایران مورد بررسی قرار گیرد. در این بررسی باید به
این سوال ساده پاسخ دهیم که "آیا دولت در ایران در موقعیت تعارضی با نظام
اجتماعی عمل کرده یا با همه ضعف ها و کمبودهایش در راستای حل مشکلات و
برون رفت از وضعیت بحرانی قرار گرفته است؟" در نگاه و فهم آغازین می توان
مدعی شد دولت ها در مسیر انتقال از وضعیت حاشیه ای و بی مسئولیت یا دولت
ضعیف یا دولت مداخله گر، دولت متجاوز، دولت استبدادی، و دولت اقتدارگرا، به
دولت فعال، قوی و مسئولیت پذیر در بیشتر جوامع (به طور خاص در ایران) قرار
دارند. درست است که جریان کرونا در ظهور ساحت جدید دولت در جهان و ایران
تعیین کننده بوده است، ولی این نقش افرینی به موقعیت صرف دولت و نظام سیاسی
بستگی ندارد. زیرا دولت از منظر جامعه شناسی بخشی از نظام اجتماعی است نه
همه آن. ساختار پیوسته نظام سیاسی با دیگر خرده نظامهای ایران امکان عمل مناسب
را برای آن در شرایط بحرانی کرونا فراهم ساخته است. بدین لحاظ است که دولت با
وجود شرایط بحرانی، بر اساس قوت و قدرت نظام اجتماعی امکان کنش پیدا کرده
است. به عبارت دیگر، ایران معاصر بیش از گذشته اش، امکان تقدم بخشی حیات
اجتماعی به حیات سیاسی را پیدا کرده است. بدین لحاظ در شرایط بعد کرونایی، ما

ظهور دولت قوی و نماینده به جای دولت قوی مداخله گر و سلطه گرا را به لحاظ ساختار نهادی شاهد خواهیم بود.

آنچه ما را در بیان وضعیت فردای نظام سیاسی راهنمایی کننده است و از افتادن به دام بحث های سیاسی و بیان گزارشهای ژورنالیستی برای تقویت تز فروپاشی نظام سیاسی یا سلطه گری دور می کند، نظارت و بررسی مستمر مسیر تغییرات اجتماعی و فرهنگی در ایران است. نتایج تحقیقات و پژوهش های اجتماعی به طور خاص در دو دهه اخیر نشان از پیشگامی حیات اجتماعی بر حیات سیاسی از یک طرف، و میل و اراده گروههای اجتماعی متعدد به تغییر در دست یابی به زندگی بهتر در جامعه از طرف دیگر، می باشد. ایران بیش از اینکه دولت و نظام سیاسی باشد، یک نظام اجتماعی متشکل از نهادهای متعدد است. دولت یکی از نهادهای مهم در کنار نهاد دین و خانواده در نظام اجتماعی کلان می باشد. رابطه تعاملی و تقابلی نهاد دین و دولت و خانواده، بستر دست یابی به زندگی بهتر در ایران را فراهم می سازد. با عبور از شرایط کرونایی، در صورت بقای نظم اجتماعی و سیاسی که پیش شرط هر عمل اجتماعی است، اولین نیاز فراگیر در ایران بازگشت به جریان توسعه پایدار است که نتیجه ناخواسته آن دموکراسی خواهد بود. به عبارت دیگر، پیش شرط اساسی ورود به جریان توسعه، ثبات و امنیت اجتماعی و سیاسی با محوریت پیوند نهادی تا کنش صرف نهاد دولت است. آن وقت است که ما مانند بسیاری از دیگر ملل جهان شانس

بحث و گفتگو و تأمل بنیادین برای ورود و عمل به پروژه دموکراسی را پیدا خواهیم کرد.

آنچه که دشمن نظم و ثبات اجتماعی و سیاسی در ایران به لحاظ تاریخی قلمداد شده است، حضور تاریخی نظام استبدادی است. اگر استبداد طبیعت نظام سیاسی در ایران است و به تعبیر مونتسکیو راه نجاتی از آن برای ایران وجود ندارد، دولت راهی در سلطه یا فروپاشی ندارد. زمانی که امکان اعمال سلطه به دلیل مقاومت و اعتراض مردم را ندارد، در مسیر فروپاشی قرار می گیرد. فروپاشی ایران هم در شرایط بحرانی رقم می خورد. یکی از اصلی ترین دوره های بحرانی برای ایران وضعیت کرونایی است که کمک کننده در ظهور شرایط فروپاشی است. اما در اینجا یک سوال بنیادین مطرح است که "با چه شواهدی و چه کسانی ایران گذشته را سامان یافته از استبداد دانسته و جهان های دیگر (اروپایی و مابقی شرق) را غیر استبدادی؟" بر خلاف داعیه بسیاری که ایران را سرشار از استبداد می دانند، من ایران را سرزمین و جامعه ای می شناسم که در حاشیه استبداد سیاسی، تلاش اصلی نیروهای اجتماعی در دو حرکت توأمان پیوسته بوده است: اول، تلاش برای استقرار و بقای اجتماعی و دوم، تغییر فرهنگی و اجتماعی برای بهبود شرایط. حرکت دوگانه نیروهای اجتماعی در طول تاریخ موجب شده است تا ایران متشکل از مردمانی شود که در فضای نهادی زیست می کنند. در این فضا است که دولتهای متعدد امکان حضور و غیاب پیدا

کرده اند. دولتهایی که توانسته اند پیوند مناسبی با ساختار اجتماعی ایران بزنند، ماندگاری بیشتری داشته اند و الا در زمان محدودی فرو ریخته اند یا اینکه درون نظام اجتماعی مستحیل شده اند. کوتاهی عمر بعضی از دولتهای مستقر شده (مانند افشاریه) در ایران ریشه در بی تناسبی شان با حیات اجتماعی و فرهنگی داشته، در حالی که استقرار طولانی بعضی از دولتهای ایرانی (همچون صفویه) نشان از پیوند و تعامل با ساختارهای اجتماعی در ایران دارد.

بی توجه به مسیر حوادث و تغییرات اجتماعی و فرهنگی در ایران، وجود سازه نظری تحت عنوان "نظریه استبداد ایرانی" در طول بیش از دوپست سال، ضمیر ناخودآگاه مردم و روشنفکران و سیاستمداران را در مسیر فروپاشی نظام های سیاسی قرار داده است. بدین لحاظ، در متن حاضر نگاهی به نظریه استبداد ایرانی کرده و با ارجاع به مسیر حوادث اجتماعی در دوران معاصر، نحوه عمل مردم و دولت را به طور خاص در شرایط کرونایی و بعد از آن بازگو می کنیم.

گفتار اول

تأملات مفهومی

رابطه مردم و دولت در ایران

مقدمه

بر اساس نظریه نهادی سه پایه ایم، منطق عمل اجتماعی و سیاسی در ایران ریشه در نوع ارتباط بین نهادهای سه گانه (خانواده، دین و دولت) دارد (آزاد ارمکی، 1393). هر چند که نمایندگان هر نهادی در شرایط معمولی جهت سلطه بر دیگر نهادها و کلیت حیات اجتماعی تلاش می کرده اند، اما در شرایط بحرانی، پیوند بین نهادی زمینه نجات بخشی و عبور از شرایط فروپاشی نظام اجتماعی و سیاسی را فراهم می ساخته است. در شرایط کرونایی، کنشگران نهاد دین همراه با کنشگران نهاد دولت و خانواده قرار گرفته، همانطور که نهاد خانواده با تمام ظرفیتش همراه نهاد دین و دولت قرار گرفته است. بدین لحاظ، حرکت جامعه با ملاحظه ساختار نهادی، در شرایط بحرانی امکانی برای فروپاشی نمی یابد. در حالی که در شرایط عادی به دلیل تعارض نهادی، می تواند به مرحله فروپاشی نزدیک شود.

با توجه به ویژگی های کرونای ایرانی که در گفتاری در مورد کرونای ایرانی بیان کردم، همبستگی تا فروپاشی برای ملل و دولتها به طور خاص و در سطح جهانی حاصل شده است. بدین لحاظ نه در شرایط درگیری با کرونا و نه در شرایط بعد کرونایی، موقعیت جامعه و نظام سیاسی به گونه ای خواهد بود تا زمینه مفهومی طرح و عملی شدن فروپاشی پیش بیاید. هر چند که فروپاشی نظام سیاسی بیشتر در شرایط

عادی ممکن است، اما در وضعیت کرونایی، دست یابی به شرایط عادی سهل نخواهد بود. زیرا جهان بعد کرونایی مملو از چالش های بنیادینی – این بحث در گفتار سوم طرح شده است - است که همیاری و همراهی عناصر نظام اجتماعی را طلب می کند. در نتیجه نه در شرایط کرونایی و نه بعد از آن، طرح ناکارآمدی نظام سیاسی و ضعف نهادهای دین و خانواده مطرح خواهند شد الا با به جهت گیری سیاسی وایدئولوژیک.

در مورد رابطه دولت و مردم یا مردم و دولت در ایران نظریه ها و دیدگاههای متعددی وجود دارد. ولی نظریه استبداد ایرانی (مشمول بر رویکردهای متعدد) با این پیش فرض سامان یافته است که همه امور ناشی از اقدام دولت است و جایی برای جامعه وجود ندارد. فقدان یا عدم حضور جامعه به دلیل قدرت و فراگیری حوزه عمل و اقدام دولت دارد. نظریه استبداد شرقی (ایرانی) بر اساس مفروضات متعددی طرح شده است. فرضیه محوری و بنیادین منتج از نظریه استبداد ایرانی به شرح زیر می باشد:

دولت وضعیتی فراموقعیتی/اجتماعی دارد و در بسیاری از شرایط و موقعیت ها – با فرض وجود حیات اجتماعی- با آن در ستیز می باشد. هر حادثه ای خارج از دایره عمل نظام سیاسی زمینه ساز ظهور شکاف رادیکال با جامعه (مردم) فراهم می شود که نتیجه آن فروپاشی دولت و در نهایت اضمحلال جامعه می باشد.

در صحت و سقم فرضیه فوق، بهتر است وضعیت دولت و رابطه اش با مردم یا بالعکس وضعیت مردم و رابطه شان را با دولت در ایران مورد واکاوی قرار داده شود. قبل از ورود به بحث، این سوال مطرح شده است که "چرا و تحت چه شرایطی نظریه استبداد ایرانی برای بحث انتخاب شده است؟". در انتخاب این نظریه، دلایلی چند وجود دارد که به آنها به شرح زیر اشاره می شود:

1. رویکرد استبداد شرقی و آسیایی (ایرانی) یکی از عامترین نظریه‌های مطرح در شناسایی آسیا در مقابل اروپا است. این رویکرد سابقه‌ای کهن دارد. ریشه‌های طرح مفهوم استبداد آسیایی به داوری‌های متفکران عصر قدیم در مورد آسیا و ایران بر می‌گردد.

2. در اینکه چرا به ادبیات مشهوری تحت عنوان "استبداد ایرانی" توجه کرده و بر اندیشه مونتسکیو تاکید دارم و از آوردن اقوال دیگران اجتناب می‌کنم ریشه در قدرت اندیشه سیاسی قرن نوزدهمی فرانسه و علوم سیاسی چپ نیمه دوم قرن بیستمی اروپا در ایران دارد. اندیشه سیاسی در ایران هنوز نتوانسته است خودش را از سنت فرانسوی با محوریت مونتسکیو و چپ اروپایی نجات دهد. البته این مشکل در علوم اجتماعی ایرانی دیده می‌شود. اصحاب علوم اجتماعی تلاش عمده‌ای در عبور از اثبات‌گرایی مونتسکیویی و دورکیمی نکرده‌اند. اگر تلاش عمده